

مقام الوهیت و عبودیت مظهر ظهور

فاروق ایزدی‌نیا

هو یا الهی إذا أنظر إلی نسبتی إلیک أحبُّ بأن أقولَ فی کلِّ شیءٍ
بأنی أنا الله وإذا أنظر إلی نفسی أشاهدُها أحقرَّ من العینِ

مقدمه

در آثار جمال مبارک و نیز قبل از آن در آثار حضرت اعلیٰ بیاناتی مشاهده می‌شود که بعضی از نفوس آنها را دالّ بر ادّعای الوهیت دانسته و در ردّیه‌های خود بر آن اعتراض کرده‌اند و تهمت شرک به این دو وجود مقدّس زده و آنها را دارای داعیه‌ای خلاف آثار الهیه در ادوار ماضیه تلقّی کرده‌اند. با آن که در کتب گوناگونی که از قلم فضلالی امر بهائی صادر شده به این تهمت‌ها جواب گفته شده است، مع‌هذا، برخی از معترضان دیگر، آن را در جای دیگر تکرار کرده‌اند و حتّیٰ مراحل مختلف اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ را اینگونه تعبیر کرده‌اند که ایشان، معاذالله، ابتدا به مقامی دیگر تفوّه فرموده و سپس به آن قناعت نکرده و مقامی بالاتر را مدّعی شده و نهایتاً داعیه الوهیت را مطرح فرموده‌اند. در آثار جمال مبارک نیز عمده به بیان «لا اله الاّ أنا المسجون الفرید» استناد نموده و با ترجمه‌ای تحت اللفظی آن را به بیان این ادّعا مُدلّ دانسته‌اند. بعضاً بیان مبارک را که جهت جلوگیری از اختلاف بیان شده، و گویای مجاز بودن انواع معرفت‌ها به مظهر ظهور الهی و نهی از اختلاف است، به ادّعای الوهیت تعبیر نموده‌اند:

«إِنَّا خَلَقْنَا النَّفْسَ اطْوَارًا. بعضی در اعلیٰ مراتب عرفان سائرند و بعضی دون آن. مثلاً نفسی غیب منبج لایندرک را در میکل ظهور مشاهده می‌نماید من غیر فصل و وصل و بعضی میکل ظهور را ظهور الله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس اوامر حق می‌داند. این دو مقام هر دو لدى العرش مقبول است. و لکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع و جدال نمایند، هر دو مردود بوده و خواهند بود.» (اقتدارات، ص ۲۱۹).

در این مقاله مختصر سعی شده مطالب گوناگون در این زمینه در نه بحث مطرح شود که امید است مورد توجه نفوس علاقه‌مند و منصف قرار گیرد.

مطلب اول - **یفعل** مایشائی مظاهر ظهور الهی

ابتدا بر این نکته تصریح می‌شود که اصل مقام یفعل مایشایی از آن خدا است و اگر به مظاهر ظهور اعطاء گردیده، از فضل الهی بر بندگان بوده است. جمال مبارک در بیانی می‌فرماید: **«اشهد فی نفسیک بأَنَّ هُوَ اللهُ لا اله الا هُوَ العزیزُ القدیرُ؛ یفعلُ ما یشاءُ بامرِهِ و یحکمُ ما یریدُ؛ لا یسئلُ عَمَّا یفعلُ و إِنَّهُ لَهُوَ القویُّ القدیرُ»** (الثالی حکمت، ج ۳، ص ۷).

اما نکته دوم که در کتاب مستطاب اقدس بدان تصریح شده آن است که این مقام به مظاهر ظهور الهی تفویض شده و آنها مظهر این مقام هستند و به حضرت بهاء الله تخصیص نداشته و در آینده نیز نخواهد داشت. در این باره به این بیان حضرت بهاء الله در کتاب اقدس (بند ۴۷) توجه فرمایید: **«إِنَّهُ لَمَظْهَرُ یفعلُ ما یشاءُ فی ملکوت الانشاء قد خصَّ اللهُ هذا المقام لنفسه و ما قَدَّرَ لِأَحَدٍ نَصیباً من هذا الشَّانِ المنبج. هذا امر الله قد کان مستوراً فی حُجُب الغیب؛ أظهرناه فی هذا الظهور و به حَرَفْنَا حجابَ الدین ماعرفوا حکمَ الکتاب و کانوا من الغافلین.»** ما در بیان دیگری از حضرت بهاء الله مشاهده می‌کنیم که همین نکته را در خصوص حضرت رسول اکرم بیان فرموده‌اند: **«أَنْظَرْتُمْ أَذْکُرَ إِذْ أَنْتَى مُحَمَّدَ رَسُولَ اللهِ قَالَ وَ قَوْلَهُ الْحَقُّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبیتِ وَ کَذَلِكَ الصَّلَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْاِحْکَامُ الَّتِی اِشْرَقَتْ مِنْ افْتِیْ كِتَابِ اللهِ مَوْلَى الْعَالَمِ وَ رَبِّی الْاِمَمِّ؛ لِلْکُلِّ أَنْ یَتَّبِعُوهُ فِیما حَكَمَ بِهِ**

اللّٰهُ وَالَّذِي أَنْكَرَهُ كَفَرًا بِاللّٰهِ وَآيَاتِهِ وَزُجِرَ بِهِ وَكَتِبَ لَهُ. إِنَّهُ لَوْ يَحْكُمُ عَلَى الصَّوَابِ حُكْمَ الْخَطَايَا وَعَلَى الْكُفْرِ حُكْمَ الْإِيمَانِ حَقٌّ مِنْ عِنْدِهِ. إِنَّهُ مَقَامٌ لَا يَذْكُرُ وَلَا يُوجَدُ فِيهِ الْخَطَا وَالْعَصِيانُ (مجموعه اشراقات، صص ۵۸-۵۹).

و اما در مورد مظاهر ظهور آینده نیز همین نکته در بیان حضرت ولیّ امرالله تصریح شده است: "انبیای الهی و مهابط وحی آسمانی و سفرای رحمانی که از بجانب حق مبعوث می‌گردند و به اقتضای زمان و مکان و بر حسب تغییرات و تطوّرات و تبدیلات هیئت اجتماعی که از لوازم ذاتی ضروریّه نشو و ارتقای عالم انسانی است، به رسالتی جدید و کتابی جدید و شرعی جدید ظاهر می‌گردند و احکام و سنن و شعائر و قوانین و انظمه یکدیگر را تعدیل و نسخ می‌نمایند و تغییر و تبدیل می‌دهند و در افاضه بر عالمیان یفعل مایشاء و یحکم مایریدند و بدین جهت از انبیای الوالعزم محسوب) "توقیعات مبارکه، ۱۰۲-۱۰۹، ص ۱۱۸).

مطلب دوم - عصمت کبری (ذاتی) و عصمت موهوبی

بهایان را اعتقاد بر این است که عصمت بر دو نوع است: کبری (ذاتی) و موهوبی. عصمت ذاتی که مختصّ حقّ جلّ جلاله است فقط به مظاهر ظهور الهی اعطاء می‌گردد و دیگران را، هر قدر که دارای مقام و مرتبه‌ای ممتاز باشند و در اعلیّ مراتب سیر نمایند، در این عصمت شراکتی نیست و سهمی نه. آنها در رتبه عبودیت هستند. اما، به اراده مظهر ظهور به آنها مقام عصمت اعطاء می‌گردد که در اصطلاح اهل بهاء "عصمت موهوبی" است نه عصمت ذاتی. حضرت بهاءالله در باب عصمت ذاتی می‌فرماید: "و اما العصمة الکبری لمن کان مقامه مقدساً عن الأوامر والنواهی و متزماً عن الخطا و النسیان. إِنَّهُ نُوِّرَ لَا تَعْقِبُهُ الظلمة و صوابٌ لا یعتریه الخطا. لَوْ یَحْكُمُ عَلَى الْمَاءِ حُكْمَ الْخَمْرِ وَعَلَى السَّمَاءِ حُكْمَ الْأَرْضِ وَعَلَى النَّوْرِ حُكْمَ النَّارِ حَقٌّ لَا رِيبَ فِيهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ یَعْتَرِضَ عَلَيْهِ أَوْ یَقُولَ لِمَ وَ بِمَ وَ الَّذِي اعْتَرَضَ إِنَّهُ مِنَ الْمُعْتَرِضِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. إِنَّهُ لَا یَسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ كَلَّ عَنْ كُلِّ یَسْئَلُونَ. إِنَّهُ أَتَى مِنَ سَمَاءِ الْغِیْبِ وَ مَعَهُ رَايَةٌ یَفْعَلُ

مایشاء ... و لدونه أن یتمسک بما أمر به ... (مجموعه اشراقات، ص ۵۸). همانطور که ملاحظه می‌شود هر کسی جز مظهر ظهور ملزم به اطاعت است. حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرماید: "مطلع امر مظهر یفعل مایشاء است و این مقام مختص به ذات مقدس است و مادون را نصیبی از این کمال ذاتی نه. یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق، لهذا آنچه از ایشان صادر، عین حقیقت است و مطابق واقع؛ آنان در ظل شریعت سابق نیستند. آنچه گویند قول حق است و آنچه مُجری دارند عمل صدق. هیچ مؤمنی را حق اعتراض نه. باید در این مقام تسلیم محض بود." (مفاوضات صص ۱۳۰-۱۳۱).

و اما عصمت موهوبی به اراده مظهر ظهور به هر کس که بخواهد، یا در واقع، اراده الهی بوده و به حضرتش تفویض شده، اعطاء می‌گردد. چون مظهر ظهور یفعل مایشاء است، هیچکس نمی‌تواند به او معترض شود که چرا این عصمت موهوبی را به کسی عنایت کرده و به دیگری نداده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیء نه؛ بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد. این نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند، ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حقتند. یعنی حق آنان را حفظ از خطا فرماید. مثلاً بسیاری از نفوس مقدسه مطلع عصمت کبری نبوده‌اند ولی در ظل حفظ و حمایت الهیه از خطا محفوظ و مصون بودند، زیرا واسطه فیض بین حق و خلق بودند. اگر حق آنان را از خطا حفظ نفرماید، خطای آنان سبب گردد که کل نفوس مؤمنه به خطا افتند و به کلی اساس دین الهی به هم خورد و این لایق و سزاوار حضرت احدیت نه" (مفاوضات، ص ۱۳۰)

در اینجا اشاره به این نکته نیز حائز اهمیت است که برخی از نفوس در مورد عصمت بیت‌العدل اعظم ابراز تردید نموده‌اند که چگونه ممکن است نفوسی را مردم انتخاب کنند و آنها مصون از خطا گردند. اولاً همانطور که اشاره شد، مظهر ظهور مختار است عصمت موهوبی را به هر کسی یا هر جمعی اعطا فرماید و بر کسی نیست که چون و چرا نماید. ثانیاً بیت‌العدل در شرایطی دارای عصمت موهوبی مزبور است؛ (۱) تک تک اعضاء دارای عصمت موهوبی نیستند؛ (۲)

انتخاب اعضاء باید طیّ شرایط خاصی صورت گیرد؛ (۳) جمع آنها موقع تشکیل جلسه از این عصمت برخوردار می‌شود. به این بیان حضرت عبدالبهاء توجه نماید: "عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیه و عصمت صفاتیّه موهوب هر نفس مقدّسه. مثلاً بیت‌العدل عمومی اگر به شرایط لازمه، یعنی انتخاب جمیع ملت، تشکیل شود، آن عدل در تحت عصمت و حمایت حق است. آنچه منصوص کتاب نه و بیت‌العدل به اتفاق آراء یا اکثریت در آن قرار دهد، آن قرار و حکم محفوظ از خطاست. حال، اعضای بیت عدل را فرداً فرداً عصمت ذاتی نه و لکن میات بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است. این را عصمت موهوب نامند)" مفاوضات، ص ۱۳۰.

مطلب سوم - عوالم ثلاثه حق، امر، خلق

بهائیان معتقد به سه عالم هستند: عالم حق که مختصّ ذات غیب منبع لایدرک است؛ عالم امر که مختصّ مظاهر ظهور کلی الهی است، که اصطلاحاً انبیاء اولوالعزم نامیده می‌شوند؛ عالم خلق که مربوط به سایر بندگان است. آنچه که در ابتدای کتاب مستطاب اقدس نازل شده که مظهر ظهور مقام خداوند را دارد مربوط به دو عالم امر و خلق است نه عالم حق. عالم حق منزّه است از هر آنچه که جز او است.

در باره عوالم ثلاثه حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند: "در نزد آنان [حضرات عرفا] وجود محصور در حق است و خلق و لا ثالث لهما؛ باطنه حق و ظاهره خلق. حقیقت بحر است و صورت موج. و اما در نزد انبیا نیست چنان؛ بلکه به دلیل و براهین عالم ثالث اثبات نمودند: عالم حق، عالم امر، عالم خلق. اما حق منقطع وجدانی است که به هیچ تعبیر نیابد. چه که منزّه و مقدّس از جمیع اوصاف و نعوت است؛ نه نامی و نه نشانی؛ «السبیل مسدود و الطلب مردود؛ دلیله آیات و وجوده اثباته». و عالم امر مقام مشیت اولیه که آن حقیقت کلیه است که منحلّ به صور نامتناهی است؛ آن بحر مشیت است که عالم امر است. پس کائنات من حیث الوجود به حق محقق گشته‌اند، ای بایجاد «اذا اراد شیئاً ان

يقول له كُنْ فيكون» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۴۱ / به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۳۵۵-۳۵۶ نیز مراجعه فرماید).

و اما عالم حق که منزّه است و مقدّس از حتّی عرفان موجودات و حتّی مظاهر ظهور الهی در این بیان حضرت بهاءالله کاملاً توصیف شده است: «مباد-در این بیانات رایحه حلّول و یا تترّلات عوالم حقّ در مراتب خلق رُوّد و بر آن جناب شبهه شود زیرا که بذاته مقدّس است از صعود و نزول و از دخول و خروج. لم یزل از صفات خلق غنی بوده و خواهد بود و نشناخته او را احدی و به گنّه او راه نیافته نفسی. کلّ عرفا در وادی معرفتش سرگردان و کلّ اولیا در ادراک ذاتش حیران. منزّه است از ادراک هر تدرکی و متعالی از عرفان هر عارفی «السبیل مسدود و العُلب مرده؛ دلیله آیاته و وجوده اثباته» این است که عاشقان روی بجانان گفته‌اند «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنِ مِجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ». عدم صرف کجا تواند در میدان قدّم اسب دواند و سایه فانی کجا به خورشید باقی رسد) آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، صص ۱۱۴-۱۱۵).

در بیان دیگر از قلم حضرت بهاءالله نازل: «حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک تدرکات ملوک عزّ بی مثالی را سزاست که لم یزل مقدّس از فکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود. احدی به سماوات فکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی به معارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیّتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده. چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صبرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لاوّل الی آخر لاآخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود. هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس «ربّ ارنی» بر لسان ... به شأنی صنّع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند، جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک.

عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا بطبع به خلق او راجع بوده و خواهد بود."
(مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۳۰۷).

حتی ذکر خداوند نیز به اذن الهی صورت می‌گیرد و الاً بندگان را لیاقت آن نیست که به ثنای او پردازند: "مخلصین و مقربین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دوش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوّع گشت، محض وجود و کرم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السنّ از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود. و الاً محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف کجا تواند در عرصه بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کرمش اجازت بخشید" آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۹۸).

اما، عالم امر مختصّ مظاهر ظهور کلی الهی است که در آن عالم و عالم خلق قائم مقام حق هستند و آنچه بگویند کلام حق است و لهذا مقام الوهیت دارند نسبت به جمیع ماسوای خود. حضرت بهاءالله در این باره می‌فرمایند: "چون ابواب عرفان و وصول به آن ذات قدّم مسدود و ممنوع شد، محض وجود و فضل در هر عهد و عصر، آفتاب عنایت خود را از مشرق وجود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و آن جمال عزّ احدیه را از مابین بریه خود منتخب نمود و به خلعت تخصیص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را به سلسال کوثر بی‌زوال و تسنیم قدس بی‌مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدّس شده به بجزوت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آیند. اوست مرآت اولیه و طراز قدّمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه و جمیع خلق خود را به اطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده. تموجات ابهر اسمیه از اراده‌اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اوّل لاوّل الی آخر لاآخر راجع به این مقام بوده و احدی از این مقام بلند اعلیٰ که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه. چه که وصول به غیب لایندرک بالبدیهه محال و ممتنع بود. پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر

این ظهور سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ) "مجموعه الواح صص ۳۱۱-۳۱۲".
 بنابر این "بجوهر توحید آن که مطلع ظهور حق را با غیب منیع لایدرک یک دانی؛ به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره. این است منتهی مقامات مراتب توحید" (اقتدارات، صص ۱۵۸-۱۵۹).

مطلب چهارم - عنوان مظهر ظهور و پیامبر یا رسول

در امر بهائی اصطلاحات جدید جایگزین اصطلاحات پیشین گشته تا مقام مظاهر ظهور الهی بهتر معلوم و مشخص گردد. اصطلاحاتی چون پیامبر (یا واژه عربی رسول) که گویای آوردن پیامی است از سوی خداوند برای بشر بی آن که خود پیامبر در این میان اختیاری داشته باشد، جامع معانی نیست و در حد درک بشر در ظهورات سابقه است. این که حضرت رسول اکرم خطاب به خلق می فرماید: "من بنده‌ای هستم مانند شما با این تفاوت که به من وحی می رسد،" فقط گویای آن است که پیامبر باید در انتظار بماند تا هر زمان که اراده الهی تعلق گرفت به او وحی برساند. یا واژه نبی که به معنای خبررساننده است، نیز در همان حد گویای مطلب است.

در امر بهائی واژه "مظهر ظهور الهی" جایگزین آن گشته که گویای تجلی روح قدسی الهی در وجود فرد مقدسی است که انتخاب فرموده تا قائم مقام او در دو عالم امر و خلق باشد، نه آن که این مقام مختص حضرت بهاء الله باشد. جمیع مظاهر ظهور الهی از حضرت ابراهیم، حضرت نوح، حضرت موسی، حضرت زردشت، حضرت بودا، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلیٰ نیز دارای این مقام بوده اند و کلام آنها در جمیع ایام کلام حق بوده است. بدین لحاظ است که حضرت بهاء الله در باره کلیه مظاهر ظهور می فرماید: "... اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند؛ بلکه ماسوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکنند به افاضه ایشان ... بلکه کل در ساحت قدس ایشان

معدوم صرف و مفقود بحتند. بلکه متره است ذکر ایشان از ذکر غیر. مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی. و این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب‌الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم؛ و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختصّ به بعضی دون بعضی نبوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند. نهایت، بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر می‌شوند) "ایقان، ص ۷۷).

و در بیان دیگر جمیع آنها را محلّ ظهور الهی ذکر می‌فرمایند: "ما نشهد فی ظهورهم الا ظهور الله و فی بطونهم الا بطونه ان اتم تعرفون و کلهم مرایاء الله بحيث لا یرى فیهم الا نفس الله و جماله و عزّاله و بهائه لو اتم تعقلون" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۵).

البته باید توجه داشت که اگر صفتی از صفات الهی در یکی از مظاهر ظهور ظاهر و بارز باشد و در دیگری نباشد، نه آن که، معاذالله، فاقد تجلیات آن اسم و صفت است. لاوالله. بلکه این نفوس مقدّسه مرایای اولیه ازلیه‌ای هستند که از آن ذات قدّم حکایت نمایند و اطاعت از هر یک از ایشان در زمان ظهورشان و در دور منسوب به آنها عبارت از اطاعة الله است. در کتاب ایقان (ص ۷۸) تصریح می‌فرمایند: "... محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای غیرمتناهیه انبیاء و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود؛ نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود؛ لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیمه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است."

مطلب پنجم - قبله اهل بهاء

سؤال این است که چرا قبله اهل بهاء محل استقرار رمس حضرت بهاء الله است. ابتدا باید به این نکته توجه داشت که چرا قبله وجود دارد. واژه «قبله» به معنی محل روی آوردن، محل اقبال کردن است و در اصطلاح ادیان محل توجه در حین نماز است. حضرت بهاء الله در این مورد که چرا جایی خانه خدا لقب داده

می شود می فرمایند: **"عزت کل اسماء و رفعت آن و عظمت و اشتهار آن بنسبتها الی الله بوده. مثلاً ملاحظه نما در بیوتی که بین ملل مختلف مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائفند و از اماکن بعیده به زیارت آن بیوت می روند و این واضح است که احترام آن بیوت به علت آن بوده که جمال قدم جل اجلاله به خود نسبت داده؛ با آن که کل عارفند که جمال قدم محتاج به بیتی نبوده و نخواهد بود و نسبت کل اماکن به ذات مقدسش علی حد سواء بوده؛ بلکه این بیوت و امثال آن را سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جمیع ناس را از بدایع فضل خود محروم نفرماید. فطوبی لمن اتبع امرالله و عمل بما امر من لدنه و کان من**

الفائزین" مجموعه الواح، ص ۱۳۵).

مشاهده می کنیم که در دور اسلام ابتدا مسجد الاقصی محل توجه مسلمین بود، چه که روح الهی بدان تعلق داشت و لذا کسانی که به آن طرف روی آورده به عبادت می پرداختند، نه آن محل، بلکه ذات الوهیت را پرستش می نمودند. حال، اگر روح الهی از آن اخذ گردد، جز بنایی از خشت و گل نخواهد بود. حضرت

بهاء الله در این خصوص می فرمایند: **"و این بیوت و طائفین آن عندالله معززند مادامی که این نسبت منقطع نشده و بعد از انقطاع نسبت، اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عندالله محسوب"** (همان، ص ۱۳۶).

لذا، بعد از توجه حضرت محمد از مسجد الاقصی به مسجد الحرام، هر کس که مکان اول را قبله خود بداند، از اهل نار محسوب است. نکته دیگر آن که وقتی اراده حق تعلق گیرد که حجرالاسود قبله اهل عالم شود، آیا توجه به سنگی سیاه به معنای بت پرستی است؟ لا والله، چه که روح الهی به آن تعلق گرفته است. والا در ظاهر، قبلاً در همان مکان بتها قرار داشتند. بتها برداشته شدند و حجرالاسود قرار گرفت. هر دو جمادند و در ظاهر فرقی مشهود نه. در باطن روح الهی به یکی تعلق دارد و به دیگری ندارد.

حال در این ظهور، روح الهی به فرد مقدسی تعلق دارد که منتخب الهی است و لذا به آن سوی نماز گزارده می‌شود. به این نکته باید توجه شود که حضرت بهاءالله به احدی اجازه نمی‌دادند که نسبت به هیكل عنصری ایشان تعظیم نماید یا دست‌بوسی و پایبوسی کند. حتی شرط تشرف به حضور مبارک را رعایت سجایای انسانی دانسته و به کسی اجازه نداده‌اند به سجود نسبت به هیكل عنصری ایشان اقدام نماید:

"قل يا احباء الرحمن ان ارفتم اللقاء فاحضروا بالروح و الزیحان باداب کانت من سجد الانسان؛ اتقوالله و لاتکونوا من الغافلین. انّه یحکم کیف یشاء و یأمر بما یهدی العباد هذا النور الأعظم الذی اذ ظهر سجد له الروح الامین. لاتقبلوا الایادی و لاتحنوا حین الورد. انّه یأمرکم بالمعروف و هو الامر المجدب. لیس لأحد أن یتذلّل عند نفس ... من حضر لدی الوجه انّه من الزائرین لدی الله مالک هذا المقام الکریم ... قد حرم علیکم التقییل و السجود و الانطراح و الانحناء ... انّ السجود ینبغی لمن لا یعرف و لا یری و الذی یری انّه ممن شهد له الکتاب المبین. لیس لأحد أن یسجد و الذی سجد له أن یرجع و یتوب الی الله؛ انّه لهو الثواب الرحیم) آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۸۲.

بدین لحاظ، اگر امر شده برای ادای صلوة به محل استقرار مظهر ظهور الهی توجه شود، بدان علت است که روح الهی بدان تعلق گرفته و محل ظهور تجلیات ذات غیب نامتناهی بوده است و ابداً هیكل عنصری مظهر ظهور نیست.

مطلب ششم - رتبه‌های مظاهر ظهور

مظاهر ظهور الهی دارای رتبه‌های متعدده هستند که منطبق با تحمل و ادراک نوع بشر ظاهر می‌گردد. در مقامی حضرت مسیح حتی «نیکو» بودن را از خود سلب می‌فرماید و آن را مختص ذات الهی می‌داند و از مخاطب سؤال می‌فرماید که چرا او را «استاد نیکو» نامیده است: "یکی از رؤسا از وی سؤال نموده گفت ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردهم. عیسی وی را گفت از بهر

چه مرا نیکو می‌گویی و حال آن که هیچ‌کس نیکو نیست بجز یکی که خدا باشد"
(انجیل لوقه باب ۱۸، آیه ۱۸).

حضرت رسول اکرم، همانطور که اشاره شد، در جایی می‌فرمایند که: "أنا بشرٌ مثلكم یوحى الی" (سورة الکهف، آیه ۱۱۰). اما در جای دیگر می‌فرماید: "لنا مع الله حالاتٌ نحن فیها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن." "کلمات مکنونه فیض کاشانی، چاپ فراهانی، ص ۱۱۴) شاید اشاره سعدی نیز به همین باشد که فرمود: "مرد صالح پس از فکر و تأمل بسیار به او گفت: آیا نشنیده‌ای که خواجه عالم، سرور جهان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لی مع الله وقت لا یسعی فیهِ ملک مقرب و لا نبی مرسل: مرا با خدا وقتی هست که در آن وقت آن چنان یگانگی وجود دارد که فرشته ویژه و پیامبر مرسل در آن ننگینند." (باب دوم گلستان).

حضرت بهاء الله در این خصوص می‌فرمایند: "در مقام توحید و علو تجرید، اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بهت بر آن جواهر وجود شده و می‌شود. زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر ... در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بهت و فنای بات از ایشان ظاهر است." (یقان، ص ۱۳۷).

حضرت عبدالبهاء در باره مراتب مظاهر ظهور می‌فرمایند: "مظاهر مقدسه را هر چند مقامات کمالات غیرمتناهی است ولی کلیه مراتب ایشان سه رتبه است: رتبه اولی جسمانی است؛ رتبه ثانی انسانی است که نفس ناطقه است و رتبه ثالثه ظهور الهی و جلوه ریانی است. اما مقام جسمانی محدث است؛ چه که مرکب از عناصر است و لابد بر این است که هر ترکیب را تحلیلی هست. ممکن نیست که ترکیب تفریق نشود و مقام ثانی مقام نفس ناطقه است که حقیقت انسانی است. این نیز محدث است و مظاهر مقدسه در آن با جمیع نوع انسان مشترکند ... مقام ثالث ظهور الهی و جلوه ریانی است؛ کلمه الله است و فیض ابدی است و روح القدس است. آن نه اول دارد و نه آخر. چه که اولیت و آخریت بالنسبه به عالم امکان است نه بالنسبه به عالم حق؛ اما عند الحق اول عین آخر است، آخر

عین اول ... پس معلوم شد که مظاهر ظهور سه مقام دارند: یکی مقام بشریه است و مقام نفس ناطقه و مقام ظهور ربانی و جلوه رحمانی. مقام جسدی البتّه متلاشی شود، اما مقام نفس ناطقه هر چند اول دارد اما آخر ندارد، بلکه مؤید به حیات ابدیه است. اما حقیقت مقدسه که مسیح می فرماید **الآبُ فِي الْإِبْنِ، نَه بَدَايَتِ دَارُونِه نَهَايَتِ.**) "مفاوضات صص ۱۱۴-۱۱۶).

بنابراین، حضرات مظاهر ظهور علی رغم عظمت مقامی که در دو عالم امر و خلق دارند و قائم مقام حقند، اما بالنسبه به عالم حق، یعنی ذات غیب منبع لایدرک، مخلوق و بنده و در مقام عبودیت صرفه محضه هستند. حضرت باب در مناجاتی می فرماید: **"فيا الهی أنت الحق لم تزل و ماسواک محتاج فقیر و أنا ذل"** (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۳۷). حضرت اعلی حتی وصف خداوند را از خود سلب می فرماید و فقط به کلام او ملتجی می گردند: **"لا ینبغی لک الّا أنت و ماسواک مردود عندک و معدوم عند نفسک؛ لا صرفُ نفسک الّا بما تصرفُ فی محکم کتابک كما تقول «لا تدرکة الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللطیف الخیر»** (منتخبات آیات، ص ۱۴۴)؛ و از شناسایی خداوند اظهار عجز می فرماید و به این کلام ناطقند که تنها آنچه که خود خداوند به ایشان شناسانده تنها معرفت ایشان محسوب می گردد، لا غیر: **"فيا الهی ما أعلم منک الّا ما ألهمتني من معرفت نفسک الّا العجز و التّقصیر فها أنا ذل"** (همان، ص ۱۴۶).

حضرت بهاء الله در تبیین بیان منسوب به حضرت محمد رسول الله که **«أنا هو و هو أنا»**، آن را نهایت درجه محویت و عبودیت حضرت رسول اکرم به حساب می آورند؛ و الا در مقام وقوف بر عبودیت خود و علو و سمو مقام ذات الهی به کلام **«ما عرفناک حق معرفتک»** متکلمند. حضرت بهاء الله می فرماید: **"... الذي زين رأسه بإكليل «لولاک» الناطق في مقام الصحو «ما عرفناک» و في مقام المحو «أنا هو و هو أنا إلا أنه مقدس عن ذکر أنا و ایاک»** (الثالی الحکمة، ج ۳، ص ۸۱).

در باب عبودیت حضرت بهاء الله نسبت به ذات غیب مناجات های آن حضرت گواهی است صادق بر این مدعا. از آن گذشته مکرراً در آثار مبارکه اشاره

فرموده‌اند که آنچه از قلم ایشان نازل شده از ایشان نیست بلکه از ذات غیب لایدرک است: "تالله كنت نائماً أيقظتني يدُ ارادة ربكم الرحمن و أمرني بالثناء بين الأرض و السما. ليس هذا من عندي لو أنتم تعرفون" "آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۵۷). و در صفحه ۶۰ همان مأخذ ملاحظه می‌کنیم: "لو كان الأمر بيدي ما أظهرت نفسي ... كنتُ قاعداً أقامتني ربكم المقتدر القدير و كنتُ صامتاً أنطقني بأمرى المحكم المثين و كنتُ نائماً أيقظني و أنزلَ لي ما عجزَ عنه إحصائه كلُّ مُحصٍ عليم."

از آن گذشته در پیشگاه حق کلّ ماسوای او حتّی مظاهر ظهورش را معدوم صرف می‌دانند و عاجز از شناسایی او. حضرت بهاء‌الله در عجز خود از عرفان آن ذات غیب منبع چنین می‌فرمایند: "چه قدر متحیر است این ذرّه لاشیء از تعمق در غمرات لجهّ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستوده در ظهورات صنع تو. اگر بگویم به بصر در آئی بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر گویم به قلب ادراک شوی قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود. اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ای و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی" (مجموعه الواح، ص ۳۱۰). در این مقام حتّی روح القدس را مستثنیٰ فرموده‌اند: "اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند، جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک ... صد هزار موسی در طور طلب به ندای «لن ترانی» منصق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه «لن تعرفنی» مضطرب. لم یزل به علو تقدیس و تزیه در مکن ذات مقدّس خود بوده و لایزال به سمو تمنیج و ترفیح در مخزن کینونت خود خواهد بود." (مجموعه الواح، ص ۳۰۹).

در این مقام به تبیین حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان در وصف عبودیت مظاهر ظهور اکتفا می‌شود، "همچنین اگر بفرمایند «نحن عبادالله» این نیز ثابت و ظاهر است. چنانچه به ظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند. احدی را یارای آن نه که به آن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود. این است که از آن بواهر وجود

در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء به معارج معانی سلطان حقیقی، اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد. اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند. زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است. (ایقان، طبع ۱۵۵ بدیع، آلمان، ص ۱۱۸)

مطلب هفتم - عنوان «جمال قدم»

حضرت بهاءالله عنوان «جمال قدم» را در مورد خود به کار برده‌اند، در حالی که این عنوان خاص ذات الوهیت است که قدیم است نه حادث، از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود. «**کان الله و لم یکن معه شیء**» شاهدهی است صادق که ذات حق همواره بوده و کسی با او نبوده است.

اما این عنوان را حضرت بهاءالله فقط در مورد خود به کار نبرده‌اند و در حین استفاده از آن ناظر به تجلی روح قدسی الهی در وجود خود یا سایر مظاهر ظهور بوده‌اند.

۱- ذات الوهیت: در لوحی که در بحث از قبله نقل شد به این موضوع اشاره شده است: "احترام آن بیوت به علت آن بوده که جمال قدم بجل اجلاله به خود نسبت داده با آن که کل عارفند که جمال قدم محتاج به بیستی نبوده و نخواهد بود." (مجموعه الواح، ص ۱۳۵).

۲- حضرت اعلی: "طالع شد از مشرق اعلی نقطه اولی بجلت عظمته ... و ناس را به شریعه بقا هدایت فرمود... جمیع عباد تمسک به رؤسای خود از علما بجسته ابدأ به سافج عز احدیه اقبال نمودند ... بعد به معارضه برخاستند و خوارق عادات طلب نمودند آن ذات قدم رساله استدلالیه که به دلائل سببه معروف است

مرقوم فرمودند ... ولیعهد آن جوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجت خواست. آن بجمال قدم فرمودند آیات الیوم حجت است... "مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۱). در مقام دیگر می‌فرمایند: "ناظر باشید به همان حجتی که نفس نقطه اولی جل و عز به آن اتیان فرموده و امر خود را ثابت نمود و همچنین از قبل آن بجمال قدم، محمد رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم ... "مائده آسمانی، ج ۷، ص ۹۹).

۳- در خصوص حضرت رسول اکرم عبارت «ظهورالقدم» به کار رفته است: "انه لهو الذی أظهر صفاته و اسمائه فی هیکل و جعله مرآة لنفسه و حاکیه عن علمه و قدرته و سمائه بمحمد ... ینبغی لهذا الذکر الاعظم و ظهورالقدم ثناء من فی لبحج العرفان ...)" "مختارات من النصوص البهائیه قسمت اول، شماره ۹). و در کتاب ایقان می‌فرمایند: "چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سافج طینت وارد آوردند؛ چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آن حضرت می‌ریختند و این معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت به آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود می‌دانستند" (ایقان، ص ۸۴). در آثار حضرت عبدالبهاء نیز از ایشان به «آیه‌القدم» یاد شده است: "ولکن لما ظهر بینهم الحیب الأعظم و النور الانخم و آیه‌القدم و الصبح الأیسم ...)" "مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۶).

مطلب هشتم - معنای اظهار امر

بهائیان را اعتقاد بر این است که روح قدسی الهی از زمان انعقاد نطفه به جمیع مظاهر ظهور الهی تعلق می‌گیرد و خود آن وجودات مقدسه در جمیع احیان از مقام خویش آگاهند و زمانی که میقات معین فرا می‌رسد آن را آشکار می‌سازند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "گفتیم که در مظاهر ظهور سه مقام است. اول حقیقت جسمانیه که تعلق به این جسد دارد؛ ثانی حقیقت شاخصه یعنی نفس ناطقه؛ ثالث ظهور ریانی و آن کمالات الهیه است ... اما آن حقیقت شاخصه مظاهر رحمانیه یک حقیقت مقدسه است ... و البته حقیقت مقدسه از بدایت

واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است. پس چگونه می شود که با وجود این فیوضات و کمالات استشعار نباشد" (مفاوضات صص ۱۱۶-۱۱۷).

تعیین این نفوس مقدسه حتی قبل از انعقاد نطفه صورت گرفته است. این معنی را در بیان حضرت مسیح نیز می توان یافت که فرمودند: "پدر شما [حضرت] ابراهیم شادی کرد بر این روز مرا ببیند و دید و شاهمان گردید. یهودیان بدو گفتند هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای. عیسی بدیشان گفت آمین آمین به شما می گویم که پیش از آن ابراهیم پیدا شود من هستم." (انجیل یوحنا، باب هشتم، آیه ۵۶).

حضرت بهاء الله می فرمایند: "و این که از مظاهر امر سؤال نمودند؛ ایشان در بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و به مقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده ..." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۱۲۲ / امر و خلق، ج ۲، ص ۳۱۳).

حضرت عبدالبهاء نیز در این باب اینگونه توضیح می فرمایند: "مظاهر مقدسه لم یزل حقائق نورانیه بوده و هستند. تغییر و تبدلی در ذات آنها حاصل نکرده. نهایت این است که قبل از ظهور چون ساکت و صامت اند، مانند نائم اند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار" (مفاوضات، ص ۶۶).

و اما حالتی را که در آثار مقدسه از آن به بعثت تعبیر شده و نزول کبوتر یا جبرئیل و مشاهده شعله مشتعل نامیده شده نه آن که بدایت آگاهی آنها باشد. همانطور که ذکر شد آنها از ابتدا واقف بوده اند و تجلی روح قدسی الهی در ایشان وجود داشته است. حضرت عبدالبهاء توضیح می فرمایند: "بدایت عبارت از مقام اظهار است که می فرماید و در مقام تشبیه سکوت را تعبیر به خواب می فرماید. مثل این که شخصی خواب بود و چون زیان گشود، مثل آن است که بیدار گشت و آن شخص که در خواب است چون بیدار شود باز همان شخص است؛ تفاوتی در مقام و علو و سمو و حقیقت و فطرت او حاصل نگشته. مقام سکوت تشبیه به خواب شده و مقام ظهور تعبیر به بیداری گشته. انسان چون خواب باشد یا بیدار همان انسان است. آن خواب یک حالتی از حالات است و این بیداری حالتی از حالات. زمان سکوت را تعبیر به خواب می فرماید و ظهور و هدایت را تعبیر به

بیداری. در انجیل می‌فرماید در بده کلمه بود؛ آن کلمه نزد خدا بود. پس واضح و مشهود شد که حضرت مسیح به مقام مسیحی و این کمالات در وقت غسل تعمید نرسیدند که روح القدس به صورت کبوتر بر حضرت مسیح نازل نمود. بلکه کلمه الهیه لم یزل در علو تقدیس بوده و خواهد بود) "مفاوضات، ص ۱۱۶).

مطلب نهم - اولیاء و ائمه مخلوق کلام مظهر ظهورند

مظهر ظهور الهی در هر دور، قائم مقام حق و خالق کلّ است. هر نفسی جز حضرتش، در مقام مخلوق مذکور و ابداً نمی‌تواند در عالم امر که مختصّ مظهر امر است راه یابد؛ در اینجا مقام خالقیت برای جمیع مظاهر مقدّسه ذکر شده است. نهایت آن است که ائمه و اولیاء در مقام مقایسه با سایر عباد از کمالات بیشتری در عالم عبودیت برخوردارند. حضرت بهاء الله در باره مقام حضرت رسول اکرم و مقایسه آن با مقام ائمه اطهار می‌فرماید: "خاتم انبیاء روح ماسواه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته؛ اولیاء صلوات الله علیهم به کلمه او خلق شده‌اند. ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده‌اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم. تقدیس ذات الهی از شبه و مثل و تزیه کینوتش از شریک و شبیه، به آن حضرت ثابت و ظاهر. این است مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی ... حضرت نقطه روح ماسواه فداه می‌فرماید اگر حضرت خاتم به کلمه ولایت نطق نمی‌فرموده ولایت خلق نمی‌شد." (مجموعه اشراقات، صص ۷۴-۷۵).

حضرت اعلیٰ در باره خلق و بعث حضرت رسول اکرم در دور اسلام و مقایسه ایشان با ائمه اطهار می‌فرماید: "اصل ایقان به معانی و افعان به کلّ مقامات آن اقرار به محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است به آن که اوّل مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام به مقام خود در اداء و قضا و بداء و امضاء؛ و مثل آن در عالم در علم خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست ... صرف هویت و آیت احدیت است ... و اهل بیت سلام الله علیهم در این مقام نزد آن سید اکبر فکر

ندارند و همه عیید محض و آیات رقیه هستند از برای ظهور جلال آن بزرگوار
(امر و خلق، ج ۲، ص ۳۳۲).

حضرت بهاء الله در این باب می فرمایند: **«از برای سید بطحاء روح ما سواه فداه هر نفسی شریک و یا شبیه قرار دهد، او از نور توحید حقیقی محروم. ائمه صلوات الله علیهم به کلمه او خلق شده اند و از بحر فضل و کرمش قبل از خلق قسمت و نصیب برداشتنند»** (امر و خلق، ج ۲، ص ۳۳۵).

بنابر این، مظاهر ظهور الهی نسبت به مادون خود، اعم از اولیاء و اصفیاء و ائمه اطهار و مقربین و مقدّسین و غیرهم مقام الوهیت و ربوبیت و حتی خالقیت را دارا هستند و این مقام را ذات غیب منیع لایدرک به آنها اعطاء فرموده و از آنها خواسته با تحمّل بلا یا و اذیت و آزارها (مجموعه الواح، ص ۳۴۳) خلق الله را به صراط مستقیم هدایت نموده به عرفان الهی دلالت نمایند. در این مقام، هرگونه اسم و صفتی که به خداوند نسبت داده شود، به این نفوس مقدّسه راجع است و ابداً به ساحت قدس الهی راه ندارد. اما همین مظاهر ظهور، چون مخلوق و مبعوث ذات غیب منیع لایدرکند، بنده اویند و در ساحت او وجودی ندارند تا چه رسد به نیل به عرفان او. در این مقام جمیع آنها با عبارت **«کان الله و لم یکن معه من شیء»** از خود سلب وجود در ساحت حضرت معبود نمایند تا چه رسد به ادّعای مقامی یا رتبه‌ای؛ و حتی ابراز وجود را شرک محض شمارند و ذات الهی را مقدّس از اسماء و صفات دانند.

یادداشت

* این بیان به خطّ مبارک حضرت بهاء الله نوشته شده که تصویر آن در ابتدای جلد چهاردهم «عالم بهائی» قابل مشاهده است.